

نشوند حسام‌الذاکرین و اعتماد‌الذاکرین که هر دو از معتبرین اهل منبر بودند اظهار داشتند که دیروز هم مردم بحالت سینه زدن تا نزدیک ارك و سبزه میدان رفتند طوری نشد چه مقصود این جمع عزاداری برای اولاد پیغمبر است یا نهایت معقولیت میروند و جوش و حرارت خود را بسینه زدن خاموش کرده و فرومی‌نشانند آنوقت مراجعت مینمایند آقایان گفتند سر بازهای امروز غیر از سر بازهای دیروز میباشند مخصوصاً باین فوج حکم داده‌اند که شلیک کنند طلب جواب دادند که اولاً ماها حربه و سلاحی نداریم و با کسی جنگ و نزاع و طرفیت نداریم ثانیاً آنکه این جماعت اکثر آنها سادات میباشند و احدی متعرض آنان نخواهد شد بالاخره به اصرار زیاد علم را از مسجد بیرون برده مردم سینه زنان دنبال علم را گرفته طلب و سادات محترم معترقر آنها را روی دست گرفته عمایهای سبز و سیاه بگردن پیچیده بودند دیگر غافل از حکم نظامی بوده چند قدمی که از مسجد دور شدند در برابر مدرسه میرزا موسی که بین چهارسوق و مسجد جامع است رسیدند سر باز جلو آنها را گرفته و مانع از عبور شدند سادات گفتند از عقب ما جمعیت بسیاریست که مراجعت دشوار است راه دهید از طرف چهارسوق میرویم و از بازار اُروسی دوزها بر میگردیم بمسجد شاه و این جمع سینه‌زن را در مسجد شاه سرگرم میداریم تا آقایان در مسجد جامع بتوانند زیست نمایند و ختم سید را باخر رسانند سر باز قبول نکرد از عقب هم مردم هجوم آوردند سر باز لابد شده قدری عقب نشست علی‌المدکور میرزا احمدخان آشتیانی که از خویشان حاج آقا محسن عراقی بود و منصب سلطانی فوج را داشت حکم شلیک سر باز را داد سر بازها تفنگها را بسقف بازار خالی نمودند مردم بیچاره که صدای تفنگ را شنیدند قدری عقب نشستند از بالای بام اطفال بنای سنک انداختن را گذاردند از عقب هم هجوم آوردند باز حکم شلیک از طرف مشارالیه یا از رئیس بزرگ صادر گردید این دفعه باز سر باز به سقف بازار و دیوارها و زمین شلیک نمود ولیکن چند تیر بطرف مردم خالی شد و جمعی هدف گلوله گردیدند از آنجمله یک نفر سید که سش متجاوز ازینجاه سال بود و اسمش حاج سید حسین و از صلحاء و زاهدین و نیکان و چند سفر هم بمکه معظمه مشرف شده و در همانروز صائم بود تیر تفنگ آمد بسینه آنجناب و جان بجان آفرین تسلیم نمود مردم نعش سید را برداشته بطرف مسجد جامع فرار نمودند نعش را آوردند توی مسجد سایرین که این حال را دیدند بنای گریه و زاری را گذارده فریاد یا محمد یا علی یا حسن یا حسین از همگی بلند شد زنها هجوم آورده اطراف آقایان را گرفتند پدر در بی پسر میگشت پسر در عقب پدر میدوید کفش و کلاه بسیاری دم درب مسجد ریخته که صاحبانش معلوم نبودند مردم خدمت آقایان عرض کردند اذن جهاد بدهید اقل این سر بازها را دفع و علاج کنیم آقایان جلوی مردم را گرفته و اذن دفاع ندادند کوچه و بازار مملو بود از سر باز و توپچی و فراش سر باز مشغول بغارت و نهب اموال نگردید زیرا که از بالای سقف بام و سقف بازار اطفال سنک و آجر بطرف آنها پرتاب مینمودند از قرار مذکور نصر السلطنه در چهارسوق بود و چون رئیس مسلمانی بود مانع شلیک سر باز گردید چه هم میدانست فتنه بالاتر خواهد شد و هم از طرف دولت اذن نداشت منتصر الدوله که آنوقت معروف بعلیخان بود نیز در آنروز اظهار کفایت نمود و در واقع ترقی منتصر الدوله از آنروز شروع شد .

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است بعضی میگویند صد و بانزده نفر بود بعضی ذکر میکنند

پنجاه و هشت نفر بعضی نقل کردند بسیاری از مجروحین را در جاهی که نزدیک چهارسوق میباشد انداختند یکنفر سرباز نقل کرد که اشخاصی را که به گلوله زخمی شدند در زندان چهارسوق روی هم ریخته يك نفر سید فریاد میکرد ای سربازها فرض کنید من از اولاد پیغمبر نیباشم آیا مسلمان هستم و اگر مسلمانان گناه است فرض کنید من مسلمان نیستم اما نوع وجنس شما میباشد تیر تفنگ بیای من رسیده من زخم مهلکی ندارم مرا ببرید بخانه خود که اطفال صغیر دارم و اگر باید اینجا باینحالت جان بدهم پس قدری آب بمن برسانید که جگرم از تشنگی کباب شد و نیز گفت یکنفر بچه سید را دیدم که التماس میکرد مرا از این مکان بیرون برید اگر چه مرا در خارج بکشید طلبه میگفت ای بی انصافها در این هوای گرم سرطان مرا از این جای متعفن خارج کنید که زخم مهلکی ندارم سرباز حافظ گفت رفتم نزد صاحب منصب و گفتم اذن بدهید دوسه نفر سید و بچه را که زخمهای آنها مهلك است ببرم بمنزلشان در جواب گفت رئیس کل غدغن کرده است احدی نفهمد و نداند که این جماعت در اینجا میباشند گفتم پس اذن بدهید قدری آب بآنها بدهم در این اثناء ما را مأمور نمودند بر رفتن بشت بامها و سنگر بستن دیگر نداستم سادات زخمی را چه کردند .

بالجمله عده مقولین و مجروحین را بطور صحت و واقعیت کسی ندانست چه اکثر مجروحین و مقولین در طهران کسی را نداشتند و ضریب بودند یا عارض و متظلم بودند که از ولایات بعیده بساین پایتخت آمده بودند آنچه که نگارنده برای العین دید فقط يك نعش حاج سید حسین را دید و دوسه نفر زخمی را که حاج سید حسین نیر بسنه و کلوش خورده بود و نعش آنرا در مسجد جامع خوابانیده بودند و یکی هم تیر کمانه کرده و صورت او را معیوب کرده بود دو نفر زخمی هم فرار میکردند که دستگیر نشوند چه دیوانیان مجده و ساعی بودند که مجروحین را مخفی نمایند که هیجان عامه را ساکت کنند از طرف دو اتیان هم چند نفری از سرباز زخمی شد و در این دوروز یکنفر قزاق به تیر ششلول آقا سید محمد رضای شیرازی زخمی و بعد مقول گردید از قرار مذکور در وقت احتضار وصیت کرده بود که متعرض قاتل نشوند چه قاتل را مقصودی جز دفاع نبوده است .

خلاصه نصر السلطنه و شاهزاده سیف الدین میرزا مدیر بویخانه آمدند در چهارسوق نشستند سرباز و تونجی و غلامهای کشیکخانه اطراف را گرفتند زمانخان میر پنج بانجاء نفر نوپچی مأمور شد که بالای بامهای بازار سنگر بندی نمایند جمعی از تفنگچی و اهالی کشیکخانه مأمور شدند بالای شمس العماره را که بزرگترین عمارات شهر بود نگاهدارند چه از اینجا گلوله بمسجد جامع بخوبی میرسید از طرف رئیس کل امر سد آب جاری را که در مسجد جامع جاری بود به بندند که دیگر آب در مسجد نیابد و آقابان از این سخنی منفرق شوند و از امروز آبرا بر روی سادات بسند (البوه که زمان طبع تاریخ است نگارنده را آن آزادی بیست که بتواند اسم مانع آبرا روی کاغذ آورد و مورخین زمان آنیه نگارنده را در این مسئله جزئی معذور خواهند دانست) .

چند ساعت پس از قتل حاج سید حسین یکدفعه بغنه دو نیر در مسجد جامع خالی شد و مرکب را

کسی ندانست از این صدای تفنگ که پی‌درپی حالی شد مردم بنای فرار را گذاردند آقایان از صحن مسجد بطرف ایوان و شبستان فرار کردند آقای طباطبائی رنگ از رویش رفته پسرهایش را جستجو و از حال آنها فحص مینمود هر کس بخیال خود گرفتار و انفساه گویان در حال فرار، نگارنده با آقا شیخ محمد فیلسوف از ترس و وا همه بطرف اطاق خادم مسجد پناه بردیم و هر چند التماس کردیم خادم



حاج آقا محسن عراقی

پی‌انصاف ما را راه نداد حاج سید عبدالحسین واعظ را دیدم فرار میکرد در حالی که سر هفت ساعت خود را فراموش نمود و همانجا گذارد که آن طفل گریه گمان خود را خارج مسجد بیدر رسا مید در این بین که مردم فرار میکردند و صحن مسجد نزدیک بود خالی شود آقای بهبهانی را دیدم که روی پستی

ایستاده و سینه خود را باز نمود و گفت ای مردم تترسید و احمه نکنید اینها کاری داشته باشند با من دارند این سینه من کجاست آنکه بزند شهادت و کشته شدن ارث ماست اجدادم را کشتند در راه دین خدا مرا هم بکشند این قدر ایستاد و نطق فرمود تا قدری باعث تسکین و آرامی قلوب گردید بستگان آقای بهبهانی هم افتادند در بین مردم و گفتند این دو تیر تفنگ از دولتیان نبود یکنفر از خود ما این صدا را بلند کرد که سر بازها بدانند در مسجد اسلحه هم هست و جلوتر نیایند نگارنده دید که اطراف آقایان خالی خواهد شد فلذا با فیلسوف از مسجد خارج شدیم و در کوچه و بازار افتاده فریاد می کردیم ای مردم اولاد رسول را یاری کنید علمای خود را تنها نگذارید با اینحال خود را بخانه ادیب بهبهانی رسانیده نهار را در آنجا صرف کرده عصر مراجعت کردیم و دیدیم آقایان سلامت میباشند . میرزا محمد نایب آدم آقای طباطبائی يك دستمال فشنك بیهانه آذوقه برای آقایان داد بحسین نامی که در زیر عبا وارد مسجد نماید دم در سر بازها فشنکها را گرفته حسین را فوراً بردند بمیدان توپخانه و او را بستند بتازیانه پس از زدن دو بست شلاق او را حبس و بعد از مدتی او را نفی بلد کردند تا کنون که تقریباً شش سال میگذرد از آن جوان کسی خبر ندارد .

عصر امروز حاج آقا محسن عراقی آمد برای اصلاح کاری نکرد رفت مجدداً شب را از طرف عین الدوله آمد که آقایان را ببرد نزد عین الدوله آقای طباطبائی دید که بعضی مایل خواهند شد فلذا با تغیر و سختی رو کرد به حاج آقا محسن و فرمود سید تو را چه کار که در کار ما دخالت کنی همان ظلمها و کارهاییکه در عراق کردی تو را کافی نیست که آمده خدمت برای عین الدوله کنی صدراعظم در نزد تو اهمیت دارد و بنظر تو داخل آدم هست علمای مرکز از اینگونه صدور بسیار دیده اند حد خود را نگاه دار . باری حاج آقا محسن مجتهد عراقی باحال یاس مراجعت نمود . آقامیرزا مصطفی آشتیانی با امیر بهادر بنای مراوده را گذارد بلکه برای اصلاح کاری کند ولی کاری نکرد بلکه پیغام آورد که من از طرف شاه مأمورم تا فردا کار را یکسره نمایم یا قتل و نفی و تبعید و یا رفتن آقایان بمنازل خود و ضمناً به آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی پیغام آورد که پول زیادی بشما میدهند که آقایان را متفرق کنید . جنابش جواب داد که نه صلاح من و نه صلاح شماست تفرقه بین آقایان ، باید کار يك سره و انجام گیرد یا تأسیس عدالتخانه و عزل عین الدوله و یا ماندن در اینجا که تکلیف معلوم شود .

دو ساعت بغروب مانده امروز مشکوٰة الدوله از طرف نایب السلطنه کامران میرزا آمد خدمت آقایان و پیغام آورد که شاه متغیر است فردا کار را یکسره مینمایند صلاح در این است که مردم را متفرق کنید آقایان جواب دادند که ما مردم را امر میمائیم دکانین را باز کنند و متفرق شوند لکن خودمان در همین مسجد میمانیم تا مقصود ما انجام گیرد و ما هم مقصودی نداریم جز اجراء دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه و چون عین الدوله مانع و مخجل و دشمن ساداتست عزل او را نیز استنها داریم .

نزدیک غروب امروز دستخطی که اعلیحضرت شاهنشاه در جواب پسرش عضد السلطان دستخط کرده بود آوردند خدمت آقایان که سواد آن از این قرار است :

عریضه عضد السلطان حضور پدر تاجدارش مظفر الدینشاه

فربان خاکبای اقدس همایونت کردم - غلام خانهزاد پس از مرخصی از حضور مهر ظهور مبارک اقدس همایون ارواحنا فداء میتلا بمرض تب شده چون یا کتی از جناب مستطاب آقامیرزا سید محمد مجتهد برای این خانهزاد آوردند که عیناً تقدیم آستان مبارک داشته آنچه رأی انور همایونت اقتضا فرماید جواب داده شود .
الامر الاقدس الاعلی مطاع

صورت دستخط شاهنشاه مظفر الدینشاه

عضد السلطان . عریضه شما و کاغذ جناب آقا سید محمد مجتهد را ملاحظه کردیم عجب است که میگویند علماء را در حضور ما معارض دولت و مقصد قلم داده اند و هیچ تصور نمیکنند که اولاً احدی را قدرت خلاف گوئی در حضور ما نیست ثانیاً کسی میتواند معارض دولت شود و از او امر دولت ترمد کند جناب آقا سید محمد و سایر علماء وقتی که بتکلیف دعا گوئی خودشان رفتار کنند مقصد بقلم نمیروند و ما هم آنها را مقصد نمیدانیم بلکه وظیفه شرعی آنها این است که خیرخواه و صلاحجوی دولت و ملت باشد اما این مسئله را هم تصدیق نمیکنم که مثل آقا میرزا سید محمد عالم متدین خیرخواهی خودش را داخل فساد کند و این رفتار را برای دین و دولت رکیک نشمارد و سبب فتنه نشود . اجماع شیوه مردمان یست و خسایس مردم است از مثل ایشان آدمی هیچ منتظر این اقدامات نیستم مخصوصاً این دستخط را بفرستید به بینند مطلب و عرض حسابی هیچ محتاج باین عنوانات نیست در شهر غائله ننمایند بیایند مطلب خودشانرا بگویند و جواب بشنوند تا ما هم مطالب حسابی آنها را بطوریکه صلاح دولت است بپذیریم و رفع غائله بشود والا باین شکل و این عنوان جز اینکه بیشتر ایقاف فساد شود و مردم بیچاره دوچار قهر و غضب و بزحمت بیفتند هیچ نتیجه ندارد و البته تکلیف شرعی غیر این است که رفتار میکنند .
۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۴

پس از رسیدن این دستخط و بیغامات دیگر از طرف شاه و صدراعظم و سخت گرفتن با آقایان از جهت آمد و شد مردم و سختی آذوقه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی خطاب خواندند و فرمودند ای مردم ما قول وعهد شما را بشمامستر میداریم خواهش داریم که ما را بگذارید بحال خود و بروید اگر میکشند ما را بکشند و اگر بگیرند ما را بگیرند از شما کاری هم ساخته نیست جز آنکه تفرقه حواس ما را باعث میشود البته بروید و دکانهای خود را باز نمائید . طلاب اظهار داشتند که ما از شما آقایان جدا نمیشویم

مردم راهم نخواهیم گذارد که دکا کین را باز نمایند. آقای سید عبدالله بهبهانی قرآن را بر سردست گرفته مردم را قسم داد که متفرق شوند و در مسجد توقف نکنند و ضمناً پیغاماتی که کتباً از طرف شاه فرستاده شده بود در حضور جمع قرائت نمود پس از آن فرمود ای مردم آنچه را که در باب عدالت تقاضا و خواهش نمودید عاقبت جز گلوله جوابی نشنیدید کار بتاملایمات و سختی خواهد رسید پس هر چه زودتر است بروید البته بروید. مردم که این فرمایشات را شنیدند متفرق شده و رفتند بخانه‌های خود از طرفی دولتیان بعضی را محرك شده و جار کشیدند که آقایان میفرمایند آمدن شما بیاری ما و بستن دکا کین حرام است البته دکا کین را باز کنید عوام بیچاره باور نموده رفتند بخانه‌های خود و معدودی از خواص باقی ماندند. نعلی حاج سید حسین را بعضی گفتند در جای دیگر دفن کنند تا بالاخره نعلی را بردند در امامزاده زید دفن نمودند شب را آقایان در پشت بام مسجد ماندند آقایان میرزا مصطفی آشتیانی بیخانه مرض مادرش از مسجد بیرون آمده و رفت بخانه امیربهداد و با امیربهداد تا صبح از صلح مذاکره مینمود علی‌الذکور امیربهداد گفته بود از نیاوران آمده‌ام بشهر و تا کار را یکسره ننمایم نزد شاه نمیروم و اگر تو با من همراهی کنی یکنفر از این ملاحارا در شهر نمیگذارم یا آنهارا میکشم و با بطرفی تبعید میکنم آقایان میرزا مصطفی در جواب گفت که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را بطرفی بفرستید دیگران خاموش میشوند امیربهداد گفت چند نفری را سیاهه کردیم و نوشتیم که باید اخراج و نفی بلد شوند و عده آنها بیانصد نفر میرسد و نیز مذکور شد که نوشته امان از برای خود و بستگانش گرفته و نیز امیربهداد قول داد که قروض آقایان میرزا مصطفی را ادا نماید و ده هزار تومان با لقب شیخ الاسلامی برایش بگیرد در صورتیکه آقایان را متفرق سازد.

بجمله روز شنبه بیست و یکم را صبح از منزل امیربهداد بیرون آمده و بطرف مسجد روانه گردید در وقت ورود بمسجد آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی ملتفت شد که مشارالیه با نوکر امیربهداد وارد بمسجد گردید و فوراً رو کرد بمشارالیه و گفت این شخص که با شما بود نوکر امیر است آقایان میرزا مصطفی گفت چون شنیدم مردم را مانع میشوند از دخول بمسجد فلذا فرستادم این شخص را که با من آشنائیت دارد آوردند و همراه خود آوردم که کسی ممانعت ننماید از دخول بمسجد و الا مرا مانع میشدند از ورود بمسجد. روز شنبه بیست و یکم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ - امررز بازارها باز شد مردم مشغول کسب و کار خود شده قریب بچهار فوج سرباز اطراف و روی بام مسجد را گرفته احدی را نمیکذاشتند که داخل مسجد شود آب جاری را بسختی غنغن نموده و مانع بودند که وارد مسجد بشود خوردنی از قبیل نان و میوه و رودش نیز امروز ممنوع شد و مانع میشدند از اینکه کسی با آقایان ملحق شود آقایان میرزا سیدعلی پسر آقای بهبهانی خواست وارد مسجد و نزد پدر خویش ملحق شود صاحب منصب چنان سبلی بصورت آقا زاده زد که دواری عارض سید گردید و فوراً بزمین نشست صاحب منصب از این حرکت نادم گردید چند قدمی پس رفته و روی خود را بطرفی گردانید آقا زاده وارد مسجد گردید و با چشم گریان پدر را ملاقات نمود.

نزدیک ظهر امروز نصر السلطنه خدمت آقایان رسیده عرض کرد من از طرف دولت مأمورم که شما را بمنزل های خودتان ببرم ولی نظر بارادت باطنی خود شما را با احترام بخانه های خودتان برمیگردانم آقایان گفتند تا سر باز نیاید و ما را مجبور نکنند ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت یا باید عدالتخانه برپا شود و یا ما را بکشند نصر السلطنه دید که فساد بزرگ و فتنه عظیمی برپا خواهد شد و مسبوق بحال شاه هم بود فلذا اصرار نکرد و از نزد آقایان مراجعت نمود.

امر نان و خوراک بر آقایان قدری سخت تر از روز سابق گردید حاج غفارخان قوام دیوان یکدانه نان و قدری پنیر گرفته و دو هزار داد بسر باز قراول درب مسجد و اصرار کرد تا وارد شده و نان را به آقای طباطبائی رسانید و کذا بستگان هر یک از آقایان اینگونه نان و غذا را می رسانیدند. امروز آقای بهبهانی خطابه خواند و خواص خود را مختار کرد در رفتن و ماندن و فرمود صدراعظم با من فرض دارد نه باشما اگر صدمه وارد آید بر شما برای خاطر من است پس بهترین است که هر کس هر جا میخواهد برود اگر کسی بیرون برود مانع نمیباشند ما از اولاد خود توقع یاری و معاونت نداریم ما کشتن و اسیری و تبعید و نفی بلد بلکه حبس در بلاد دیگر را بر خود می بینیم خواص اصحاب گفتند ماها که اینجا میباشیم هر جا برویم ما را میگیرند و میکشند پس مردن با شما آقایان برای ما بهتر و خوشتر است و انگهی سعادت ابدی را با افتخار و شرف داریم.

(در تاریخ آبی مینویسد از سیزدهم تا پانزدهم ژولیه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادی الاولی) علماء و مجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده بودند که آذوقه و نان با کمال اشکال و بطور مخفی بآنها میرسید) اما نگارنده مینویسد از ورود بمسجد همه کس را مانع میشدند حتی آذوقه و آب را مانع بودند اما از خارج شدن کسی را مانع نبودند اینکه آقایان خارج نمیشدند برای این بود که مظلومیت خود را ظاهر سازند و شناعة امر را بر عامه ثابت نمایند و البته اگر مسامحه شبانه قراولها نبود و آذوقه بآقایان بکلی نمیرسید هر آینه هیجان عامه را سبب میگشت بعلاوه در نظر مردم عوام محقق بود که قاجاریه از اولاد بنی امیه میباشند و این عقیده بحدی در مردم رسوخ دارد که میکوبند خنجری که با آن سر حضرت سید الشهداء (ع) را بریده اند بارث رسیده است بخانواده علاءالدوله و الیوم در خانه علاءالدوله است این شایعه سر باز و قراولها را مانع بود که جدا مانع آب و آذوقه شوند باین جهت در شبها بتکلیف خود عمل نمیکردند و در منع آذوقه مسامحه مینمودند و انگهی سر بازی که در ماه هفت قران و دهشاهی موجب داشت بطمع دوسه قران که باو میدادند و در خدمت بآقایان حاضر بودند.

روزیکشبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری - طرف صبح احدی وارد و خارج نمیشد جناب آقا سیدعلی آقا مجتهد یزدی با عده کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت کرد و بطرف مسجد جامع روانه شد دم درب مسجد سر باز آمد جلو و گفت آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود بمسجد ممنوعند آقا سیدعلی آقا فرمود کسی را نمیرسد که همراهان سر باز ورود بمسجد مانع شود سایرین از ورود چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه میدانستند در مقام معذرت بر آمده مذکور ساختند

برای احترام حضرت آقا سادات و طلاب را ممانعت نمیکنیم ولی کلاهی و بازاری را ممانعت میکنیم باین جهت عده بسیاری از سادات و طلاب با حضرت آقا وارد مسجد شدند .

از طرف اتابک اعظم عین الدوله در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی از آقایان علماء میآمد که بهر شکل باشد چه بطور تهدید و چه بطور وعده و نوید چه بطریق دوستی و خواهش و چه بطریقی دیگر که از همراهی با آقای بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند از آنجمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی آوردند و این آقا چون مرجع مراجعات و محاکمات شرعی طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوک فرمود که زبان بدگویان نسبت بمقامات ایشان کوتاه و الکن بود فلذا عین الدوله نهایت سعی را مبذول داشت بلکه ایشانرا از حوزه آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت بدیگران نکند و ترس آنانرا نگیرد فقط کسیکه ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب دادن ایشان بسفراء عین الدوله مطلع شد و اظهار تشکر نمود . نگارنده را لازم آمد که چند سطر از حالات تاریخی این شخص جلیل و عالم نبیل در این مقام بطریق اختصار ذکر نماید تا خواننده این صحیف بداند که چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس جد و جهدی داشتند و بچه قسم از بذل مال و جان دریغ نفرمودند .

حالات جناب آقای شیخ محمد رضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی از طراز اول علماء این عصر و از معظم فقهاء پایتخت و حجج اسلام و مرجع ناس و ملاذ انام است مسقط الرأس ایشان در قم در بیست و یکم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۹ متولد گشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت بتهران نموده و در خدمت مرحوم آقا محمد رضا حکیم قمی اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود در سنه یک هزار و سیصد مسافرت بعقبات نموده و در سامراء که محط فحول علماء و مجمع فقهاء بود بحوزه درس مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی وارد شده و در آن حوزه قدس تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود تصنیف کتاب دلائل الاصول شرح بر فرائد الاصول مرحوم خلد مقام شیخ مرتضی و کشف المطالب شرح بر مکاسب آن مرحوم و همچنین کتاب ذرایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام را در آنجا نمود و در نزد مرحوم آیه الله بحدی محل وثوق و اعتماد گردید که آن مرحوم بعضی از اجوبه مسائل ناس را رجوع بایشان میداشتند و اکتفاء بنظر و اجتهاد ایشان میفرمود در سنه یک هزار و سیصد و یازده بامر مرحوم آیه الله بجزم اقامت بطهران از عقبات مراجعت فرمود در ماه جمادی الاولی از سنه مذکور وارد طهران و تا کنون که سال ۱۳۳۰ زمان طبع این تاریخ است جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بود در زمان بمباردمان مجلس در مقام نصیحت و اندرز بیادشاه ایران محمد علی شاه برآمد چون مفید نیفتاد در خانه نشست و از امور سیاسی دم در بست در اوایل زمان احمد شاه یکنفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب برآمده و یک تیر ششلول غفلةً بآن جناب خالی نمود که قدری از پشت گوش را زخم نمود ضارب

را گرفته پس از استنطاق حکم مجازاتش صادر گردید که جناب معظم او را عفو نمود بلکه در مقام شفاعت او بر آمده از حبس هم نجاتش دادند .

امروز خبر رسید که دولت در مقام سخت گیری بر آمده است چه بشاه عرض کردند آقا سید عبدالله و آقا سید محمد جمعی از الواد شهر را دور خود جمع نموده و خیال دارند سلطنت را از بین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند فلذا شاه هم بعین الدوله اذن داده است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد عین الدوله هم اکیداً دستور العمل بنصر السلطنه داده است رسیدن این خبر بشهر هم قدری آقایان را ترسانید و هم دانشمندان را بخیال انداخت از این جهت آقای بهبهانی



اعضاء یکی از انجمنهای ملی در موقع قسم خوردن

[در همین ملاقات اولیه آقا سید علی آقا مجتهد را که از اردین امروز بود بگوشه کشانید و از او خواهش نمود که برود در سلطنت آباد و شاه را ملاقات نماید بلکه مقصود آقایان را بشاه برساند عده از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که علاء الملک وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارند که بلکه شاه را منصرف نماید از خیال سوء نسبت به علماء و سادات چه علاء الملک هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع بوزیر علوم است و هم بملاحظه سیادت و سن علاء الملک و خدمات او در دولت شاه را با واطمینانی تام است علاوه بر اینکه جنبه سیادت و اسلامیت علاء الملک یک امیدواری با جزاء انجمن میدهد که ملاقات سرّی او مفید واقع خواهد افتاد در این مقام چند سطری از حالات این وزیر علوم ذکر مینمایم آنوقت بر میگرددیم بمأموریت آقا سید علی آقا یزدی .

حالات علاء الملک وزیر علوم

میرزا محمود خان علاء الملک از رجال دولت و از سادات صحیح النسب و قایل نظام العلماء تبریزی و معروف بسادات طباطبائی سلسله جلیل و خانواده نبیلس معروف و مشهور است زمان پنج پادشاه ایران را درک نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمه دولتی بود .

تولدش در چهارشنبه غره شهر شعبان اودئیل ۱۲۵۸ هجری بوده بعد از اینکه ده سال تحصیل مقدمات و علوم منداوله ایرانی را نمود برای تحصیل عازم تفلیس شد پس از چند سال توقف در آنجا بقریب مراجعت نمود و در عداد اجزاء دیوانخانه تبریز که در آن زمان تشکیل یافته بود معرفی شد بعد از دو سال اشتغال بخدمت بعزم زیارت عیبات و همراه بودن با جنازه بدر از تبریز بعیبات رفته در مراجعت از عیبات بطهران آمده در وزارت امور خارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آنجا به تبریز رفت و بشغل و کبیل دفتری و عمل تسویه محاسبات نایل گردید تا آنکه بامر حوم عزیز خان سردار بتهران آمده باز در وزارت خارجه داخل و بمأموریت مخصوص بلندن مأمور شد پس از ششماه توقف در لندن بطهران مراجعت نمود و به سمت فونسوای معرفی شد تا آنکه ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید علاء الملک برای نهبه لوازم ورود شاه بحاج ترخان رفت و از آنجا تا مسکو در رکاب شاه بود چون اندرون ناصرالدینشاه با سرحد ایران با شاه بود اندا علاء الملک مأمور بمراجعت دادن اندرون شاهی شد پس از مدتی او را جنرال قوسول محوده مأمور تفلیس گردید شش سال در آنجا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزا حسینخان صدراعظم که بسمت سفری مأمور یطرزبورغ بود همراه شد و بعد از مدتی بسمت مستشاری به یطرزبورغ مأمور شد بعد از یکسال بسمت سارددافری در روسیه بود پس از آن بسمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد با ایران آمده بحکومت و فرمانفرمائی کرمان منصوب شد در کرمان آزاریک گذارد با اینکه زمان اسبنداد بود و حاکم فعال مابشا قسمی سلوک نمود که الی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند زیرا که در کرمان مرسوم بود حاکم هر گاه سوار میشد برای دیدن و بار دید علماء و غیر آن متجاوز از صد قراس حوب بندست در جلو اسب حاکم میافتادند و مردم را اذیت مبرسانیدند علاء الملک ابن کارزشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ میشد بکفر از بو کرهایش هم سوار اسب یا الاغ میشد و با او حرکت میکرد چنانکه معروف بحاکم دوخره شده است (در مقابل دواسه) در رسیدگی بمرایض رعایا بنفسه رسیدگی مینمود در سیستان با انگلیسها مشغول مذاکره و تسویه امور سرحدیه گردید با علماء کرمان مباحثه و مذاکره علمی مینمود سطح شرح لعمه و شرایط را مستند احکامش قرار میداد در هنگام حرکت از کرمان اهالی کرمان برای فقدان حدین حاکمی در حسرت و افسوس بودند پس از مراجعت از کرمان بوزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعی بود و مدارس در آن زمان رو برقی گذارد چه رسیدگی و دقت را بنفسه مینمود و غفله بدون خبر و اطلاع وارد هر یک از مدارس میندودنی هم بوزارت عدایه ایران مشغول بود مدتی هم در اصفهان حکومت داشت در زمان اسبنداد و مشروطه

طوری سلوک نمود که وطن دوستان و حریت خواهان را امیدواری بخشید بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان پارلمان بامر محمدعلیشاه یا وکیل الملک مأمور خارجه گردید در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امپراطور روسیه در قوت عمویش حرکت کردند لیکن در واقع مقصود آن بود که خیال دول را درباره مشروطیت ایران بدانند و استعلا از حال آنها نسبت بایران نمایند خلاصه علاء الملک شخص عالم هائل منمدن متدینی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را باو وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران و الی کنون که سال ۱۳۴۰ و زمان طبع و نشر ابن تاریخ است علاء الملک قسمی سلوک نموده است که

مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را باو عرضه داشتند ولی بیاره ملاحظات هنوز قبول نکرده است بکارنده آنچه که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده است در موقع ذکر نموده و مندرجاً خواهد آمد .



بجملاً آقاسید برهان الدین خلخالی منتقل گردید ملاقات وزیر علوم را اما مأموریت جناب آقاسید علی آقا یزدی از این قرار است که پس از ورود بمسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله در گوشه خلوت کردند آقاسید علی آقا گفت عن الدواه کار را بر شما سخت گرفته است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را یاغی دوات قلمداده است همین امروز و فردا کار را یکسره خواهد کرد اگر بمن قول میدهید بامن مراحت نکنم از این مسجد خارج نشوید و بجائی بروید من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه در صلح و اصلاح سوم حاج شیخ فضل الله گفت البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا اینکه

آقا سید علی آقا یزدی

خارجی باشد و زود اقدام کنید که کار امروز بنهایت خواهد رسید آقای بهبهانی فرمود آنچه که صلاح میدانید بکنید ما از مسجد خارج نمیشویم ناخبر شما بمانرسد پس از عهد و قرارداد آقاسید علی آقا از مسجد خارج شده نا نهیه کالسکه دید نزدیک بظهر رسید نهار را در خانه صرف کرده و سوار شد دوسه ساعت بعد در سلطنت آباد در منزل صدیق الحرمه پیاده شده ادی الورد بیغام داد بشاه که باید بیچ دقیقه خدمت اعلیحضرت برسم و عرایضی دارم که باید در خلوت بشاه عرض کنم جواب آمد که شاه فرموده است شرف بیاورید در این اثناء از طرف خانمهای اندرون ایعامات منوالیه برای آقا آمد که در باب آقایان علماء مذاکره و عرضی نکنید که خاطر شاه رنجیده و بی نهایت متعثر است آقا سید علی آقا جواب داد که عرض لازمی دارم که صلاح شاه در آست باری آقا وارد بر اادسما ایران و شاه درستتر مرض افتاده امر بهادر و اهل خلوت دوری را گرفته ادی الورد بیل از تعارفات رسمی آقا عرض کرد بعض عرایض

دارم که باید بدون ثالث حضور مبارک عرض کنم شاه نگاهی به امیربهادر کرد او واجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند بطوریکه مذاکرات شنیده نشود شاه رو کرد بسید و گفت بعضی از آخوندهای مفسد اطراف سید بهبهانی را گرفته او را ببعض حرکات وادار کرده اند و ما برحسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها را طرد و منع و نفی کنیم آقا سیدعلی آقا گفت علماء همه وقت دعا گوی دولت بوده و میباشند شاه فرصت نداد که سید کلامش را به آخر برساند فرمود میرزا علی اصغر خان امین السلطان آخوندها را بدعاوت کرد هر چه خواستند داد آنچه گفتند شنید تا اینکه نوبت صدارت بعین الدوله رسید در سال گذشته پسر آقا سید عبدالله از عتبات مراجعت کرد سید فرستاد نزد عین الدوله که کالسکه خود را بفرستید باستقبال آقا زاده عین الدوله جواب داد که آنکه کالسکه برای آقا زاده میفرستاد و پول بشما میداد امین السلطان بود و رفت بفرنگ . فرستاده سید چند کلمه هم رویش گذارد و بسید گفت فلذا سید با عین الدوله بنای بدرفتاری را گذارده مغرضین هم اطرافش را گرفتند واقعه مسیونوز را پیش آوردند تا بمهاجرت زاویه حضرت عبدالعظیم منجر شد من هم بملاحظه حفظ اسلام و اینکه طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری فرستادم آنانرا از زاویه مقدسه آوردند و بآنها محبت کرده مقاصدشان را گفتم بر آورده کنند حالا جمع شدند که ما عدالتخانه میخواستیم شما میدانید که آقا سید عبدالله و حاج شیخ فضل الله طالب عدالتخانه نمیباشند عدالتخانه مضر بحال اینها میباشد بر فرض امروز عدالتخانه در مملکت منعقد شود اول صدای همین اشخاص بلند خواهد شد که ما عدالت نمیخواستیم پس معلوم است قصد ملاها جز این است و عمأقرب شورش در مملکت احداث خواهد شد بلی یک نفر آقا میرزا سید محمد است که مایل بجمهوریت است او هم امری را خواهانست که در ایران امکان پذیر نیست و بر ذمه شاهانه ماست که مملکت را منظم داشته و از چند نفر آخوند مفسد چشم پوخته و ضمناً عده قلبی از خوبان هم بآتش آنها خواهند سوخت آقا سیدعلی آقا یزدی در جواب عرض کرد گویا بر اعلیحضرت یوشیده نباشد که دعا گوازشخاص بی غرض و دعا گوی خاص اعلیحضرت میباشد و هیچوقت خود را داخل در این جماعت و اجماعها نکرده ولیکن دوشب است که صدای زاری و گریه مردم از مسجد بلند است و در بین این جماعت اشخاصی میباشد که قصدشان خیر و صلاح است علی ای حال امروز همگی بیچاره شده اند و بمسجد پناه برده اند و خدا را میخوانند چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را بمراحم اعلیحضرت امینوار نموده آنها را حضور آورده اظهار مرحتی درباره آنان فرمائید و نیز حکم مبارک صادر شود عدلیه را قدری منظم نگاهدارند که هم رعیت آسوده شود و هم ملاها بمقصود خود رسیده باشند اعلیحضرت فرمود بسیار خوب آنها را همین امشب تا فردا بیاورند حضور که علی قدر مراتبهم درباره آنها اظهار مرحت بشود در این اثناء اجزاء خلوت وارد شده دور شاه را گرفته و هر کدام بنای بد گفتن از ملاها را گذارده شاه رو کرد به امیربهادر و فرمود کالسکه حاضر کنند تا آقا سیدعلی آقا برود شهر و آقا یانرا بیاورد حضور ما بلکه این فائله خاموش شود امیربهادر عرض کرد من خودم باید بروم شهر آقا در کالسکه خودم سوار میشود و اگر آقا یان راضی بآمدن شدند در همان شهر کالسکه فراهم است و جداً مانع گردید از اینکه کالسکه شاه برای ملاها فرستاده شود آقا سیدعلی آقا بیش از آنچه کرد دیگر نتوانست مقاومت کند از

نزد شاه بیرون آمد در منزل امیربهادر وارد شد امیربهادر بدفع الوقت و محاطه گذرانید طوری آقا را با خود حرکت داد که چهار ساعت از شب گذشته وارد شهر شدند لابد سید خدا حافظ نموده در خانه خود وارد شد صبح خبر رسید که آقایان را نفی بلد نموده یعنی بطرف عتبات روانه نمودند فوراً آقا سید علی آقا درشکه خواسته بطرف ابن بابویه که در یک فرسخی طهران واقع است حرکت نمود آنجا که رسید آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات نمود مذاکرات با شاه را نقل نمود و فرمود باینکه شما بمن قول دادید که از مسجد خارج نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول کردید آقای بهبهانی فرمود ما را مجبور کردند به اخراج و اگر خارج نشده بودیم منجر باتلاف نفوس میگردید آقا سید علی آقا مذکور داشت من شاه را تا یکدرجه ساکت کردم صلاح در این است که در همین مکان توقف فرمائید تا کالسکه سلطنتی آورده شما را ببرم حضور آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته است جز رفتن بعتبات دیگر علاجی نیست اگر چه میدانم در بین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند ولی چاره نیست بعلاوه عهد و پیمان کردیم لا اقل تا قم برویم و اگر نمانعت نکردند که برویم بعتبات والا آنجا را که مقتدرمان باشد . این است مختصری از زحمات جناب آقا سید علی آقا مجتهد یزدی .

روزیکشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری طرف صبح احدی وارد و خارج از مسجد نمیشد طرف عصر نصر السلطنه و مدیر تویخانه سیف الدین میرزا آمدند و مذکور داشتند که حکم بقی قطعی از شاه صادر شده است که شما آقایان را بهر شکلی که باشد از مسجد جامع خارج کنیم آقای بهبهانی فرمود اگر چنین است پس بگوئید فراش و سرباز بیایند و ما را بقهر و جبر از خانه خدا بیرون برند نصر السلطنه قبول نموده وعازم گردید که حکم دهد آقایان را بجبر متفرق نمایند آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت اگر ما را باینحالت که ذکر شد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست دست در میآوردند آنوقت جنگ و نزاع میشود دشمن هم در بین میافتد و کار خود را میکند دولت و ملت متهم و خون ما بهدر خواهد رفت آقایان ملتفت شدند که این رأی باصوابی است آقای طباطبائی فرمود اگر ما بخانههای خود بر گردیم باز در خانههای ما همین اجماع و ازدحام میباشد چاره جز این نیست که یا عدالتخانه بر پا شود و یا دستخط امنیت برای ما گرفته شود تا ما برویم بعتبات و از مسئولیت و تکلیف خارج شویم . نصر السلطنه گفت واقعاً میروید به عتبات و یا مزاح میفرمائید آقایان گفتند البته میرویم و نهایت میل را برفتن داریم باری نتیجه این مذاکرات این شد که یک ساعت بغروب مانده صدوردستخط امنیت تلفون شد و بتوسط مدیر تویخانه آورده شد تا نیم ساعت از شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاولی آقایان در مسجد جامع بودند بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده بخانههای خود رفتند آقای طباطبائی بخانه خود رفت و رفت بخانه آقای بهبهانی جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند لیکن سایرین هر یک بخانههای خودشان رفتند صبح علی الطلوع بطرف حضرت عبدالعظیم رهسار شدند و در ابن بابویه که نزدیک زاویه مقدسه است وارد شدند از اتفاقات آنکه در شب دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی باریده رعد و برق میجهید بجدی که در زمستان و بهار چنین

مازانی در طهران دیده شده بود و حصرات بركها حین گمان مسکردند که این رعد و برق بواسطه می احرامی بعلماء است .

امروز حاج میرزا نصرالله بهشی ملقب بملك المسكین که ارواعطین برك و اطقین سرك است باآقایان ملحق شد و سعی اودر بیداری مردم برای صدمایی است که از ملاءهای اصمهان دیده است و لکن در سانس سالارالدوله را تحت سلطه اطرینق بندرولاب عهد و یا طریق بر انداختن عنالدوله بی انداره سعی است و اگر این قصد در او بود هر آنه از اولی اشخاصی بود که در بیداری مردم سعی نمود مازی ملك المسكین با آقا میرزا سید علی سراری در شمیران در فریه سعدآباد باغ میرزا عبدالوهاب خان آصفالدوله شراری مهمان وثوقالدوله بودند که حیرت آنها رسید بحکم عنالدوله دوسر ملك المسكین را گرفتار کرده و بردند بطنمه که از آنها استنطاق نمایند مكان ملك را ، ملك از شنیدن این خرافات شده وثوقالدوله هم بملاحظه برادرش در حضور که مدتی عنالدوله بود و هم بملاحظه پندرس معتمد السلطنه ترسد ، حدیقه آقا میرزا سید علی منقل شد که ملك را سرد حائی بجهان کند و چون حشم ملك آب آورده بود و بوری نداسد فلذا او را در درشکه نشاندند و رفتند در درسد که در دو فرسخی طهران است اطافی از مشهدی ابوطالب در سندی گراه کرده در آنجا محمی شد و صبح روز دیگر آقا میرزا سید علی رعت مرل و وثوقالدوله برای اسعالم حیر که شنید واقعه مسجد جامع و اجتماع آقاها را در آنجا فلذا همه السلطانرا که از دوسان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است که در بیداری مردم بی نهایت سعی است ملاقات نمود قرار بر این شد که اول شب درشکه بیاورد در درسد و ملك را با خود سرد شهر و برساند به آقاها با نصرة السلطان در اول شب خود را رسانید بدرسند و ملك المسكین را با خود در درشکه نشاند و آورد در مسجد جامع و دست او را گذارد در دست آقای طناباطمی ملك المسكین از امروز شروع برفی نمود چه با به امروز بواسطه لوث اجهام گاهی او را نابی و کاهی او را لامذهب متخوانند و بوسه در فشار آقای نجمی (۱) بود حینی آنکه از حاه و ریگی خود دست برداست و خود را دست سالارالدوله بسمطهرالدین ساه بار راحت و آسوده خود در واقعه مهاجر صبری و زمان بعد با آقاها بی الحمله مر او ده داشت و مورد سوء ظن عنالدوله واقع گردید ولی از آمدن بس مسجد جامع و شروع بمقاصد وطنه علنا رومدارح عالیه آورد و در مره اطقین برك محسوب گردید سعی از امروز آقا سید جمال الدین همدوش وهم مسلك گردیدند و وثوقالدوله از اینکه مهمانان عرب خود را بحرم وطن دوستی از مرلش بدرخواستند قدری در برد عقلاء مدموم شد و لکن رحمت سابقه و لاحق و وثوقالدوله این گناه را سست و معاف (الحسنات یدهن السنات) نگارنده هم باعمال سکنس گراست ، بکارهای رست و اما نصرة السلطان را اکون که زمان طمع این جلد سوم است ، سکی سناش میکنم چه این مرد با حرارت را از زمان ناصرالدینشاه الی کنون ملك حال و بك مقصد سناحه حینی آنکه در معاوت حکومت کرمان در بیداری مردم و رفی وطن سعی و جهاد بود حدایس احرا عایت فرماید

(۱) آقای نجمی از علمای اصمهان است .

روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - آهایان بهبهانی و طباطبائی و جمعی دیگر نقل مکان کردند
 باین مایویه که در مدینکی راویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است



سالارالدوله

ارازها بعضی بسه و بعضی معوح است مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف طلاب و حار
 در حال خوف و ترس احدی حرامت مسکند در کوچه و بازار راه رود گارنده خواست هرود باین ایوه
 حرثت نکرد که ارجانه خود خارج شود کوچه و اراز مملو و دارسر ازو و بجای که کو با مامور بودند کشش
 اهل علم و سادات اگر در کوچه و بازار گهر خود و سددیده شد طوری ناوبگاه مسکند کاتبه
 قابل پند و برادر خود را می بیند

(عصر امروز شروع بواقعه تحصن بسفارت انگلیس شد که بعد از این خواهد آمد)
 امروز عین الدوله در حضور جمعی از رجال دولت گفت شب گذشته باران آمد و کثافت‌های شهر را
 برد و شهر را پاک نمود. باری آقایانیکه در امروز مهاجرت کردند از این قرار است.
 آقای بهبهانی. آقای طباطبائی. صدر العلماء. آقا سید جمال افجه. حاج شیخ مرتضی. آقا
 سید مصطفی قنات آبادی. آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی. آقا میرزا محمد صادق طباطبائی. آقا سید
 مهدی طباطبائی. آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول. آقا سید احمد طباطبائی. آقا میرزا محسن.
 آقا شیخ محمدرضا استرآبادی. آقا سید علاءالدین اعتماد الاسلام. آقا شیخ محمدرضا کاشی. پسرهای
 آقای طباطبائی. پسرهای آقای بهبهانی. طلاب و سادات متجاوز از دویست نفر.

آقایانیکه بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل الله. حاج علی اکبر. آقا سید اسدالله طباطبائی. آقا میرزا سید حسن طباطبائی.
 طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر. آقا میرزا سید حسین قمی و آقا شیخ محمدرضا قمی هم مهاجرت نمودند.
 آقایان بهبهانی و طباطبائی و صدر العلماء و آقا سید جمال در یک کالسکه سوار شدند سایرین سوار
 درشکه و کجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند جمعی کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازه طهران
 خارج شدند. قریب بظهر امروز آقا سید علی آقا یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن بابویه شد
 آقایان راضی نشده گفتند در مملکتی که عدالتخانه نباشد نمی‌توانیم در یک ساعت بغروب از ابن بابویه حرکت
 کردند در جنب بقعه صادقیه قدری توقف و مکث نمودند حضرات خدام و اهالی حضرت عبدالعظیم
 خدمت آقایان رسیده تکلیف ورود بزائیه مقدسه را نمودند و گفتند ما تا جان داریم دریاری آقایان
 کوشش میکنیم لیکن آقایان قبول نکردند و به لاحتظاتی از یک ساعت زیارت کردن هم رأیشان منصرف
 و منحرف گردید جناب آقا شیخ محمدرضا استرآبادی که چند سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل و
 عبادت بود و از زهاد و عباده و در منبر نطقی گویا داشت این ایام از عتبات مراجعت نموده در زائیه مقدسه
 وارد جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود این اتفاق افتاد فلذا
 جنابش از ورود بطهران منصرف شد و با آقایان حرکت نمود نگارنده را دل بحالت این آقا
 سوخت چه بانهایت سختی از عتبات تا دروازه طهران آمده است حالا با عدم استطاعت باز معاودت
 بعتبات مینماید.

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی که محرمانه بسفارتخانه دولت انگلیس مرقوم داشته به (مستر
 کرفندف) رسید و این مکتوب دوم بود که آقای بهبهانی از راه التجاء بآن سفارتخانه نوشته بود مضمون مکتوب
 اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است که: ما علماء و مجتهدین چون راضی
 نیستیم خونریزی بشود لهذا حرکت با ما کن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در
 دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد. چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود
 (مستر کرفندف) شارژدافر همین قدر جواب داد که نسبت ببازماندگان و آنانکه التجاء آوردند همراهی خواهد
 شد این بود که آقای بهبهانی در این بابویه بعضی از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه بمن وعده همراهی

داده اند هر گاه پس از من متعرض شما شدند بآنها متوسل شده و بآن مکان متحصن و ملتجی شوید اگر چه وزیر مختار در طهران نیست ولیکن شارژ دار و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود .

روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاولی که مطابق بود با هفدهم ژولیه ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقعه صادقیه متصل بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) جمع شده حرکت کردند بسمت کهریزک در یک ساعت از شب گذشته وارد کهریزک شدند آنهاییکه بعد از این روز با آقایان ملحق شدند در آنروز و روز بعد حرکت کردند بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارک سفر را دیده با اسباب و لوازم سفر در کهریزک ملحق شدند . از طرف دولت متوالیاً برای آقایان پیغام میرسید نصر السلطنه و مدیر تویخانه و سالار فیروز کوهی آمدند و گفتند و شنیدند و رفتند . بازار و کاین و سراها امروز باز است احدی از کسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت از آقایان بلکه از ترس مال و جان خودشان میباشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنیعه و اعمال قبیحه آنان نباشد احدی از کسبه و تجار با آقایان مهاجرت نمیکرد عجله یک حالت خوف و ترس مردم را فرا گرفته است نه مأمنی که بآنجا پناه برند و نه ملجائی که بآن متوسل شوند سابقاً اگر ظلمی بمردم میشد پناه بخانه های آقایان میبردند ولی دیگر جائی را ندارند که بآنجا پناه ببرند اکثر علماء مهاجرت نموده اند حاج شیخ فضل الله هم در خیال حرکت است مردم در منزل حاج شیخ فضل الله زیاد مراوده و آمد و شد میکنند بعضی ایشان را مانع میشوند از همراهی با عین الدوله گروهی او را تحریم و ترغیب میکنند بر دوستی عین الدوله .

شب چهارشنبه بیست و پنجم هفت ساعت از شب گذشته مدیر تویخانه سیف الدین میرزا در کهریزک خدمت آقایان رسیده گفتگویی محرمانه کرد و رفت ولی مسموع شد که با آقایان گفته است . مستدعیات شما را شاه قبول میکند جز عین الدوله و افتتاح عدالتخانه که اجابت این دوا از محالات است . و نیز گفته است که اگر از قم حرکت کنید در مخاطره میباشد .

آقایان در کهریزک ملتفت شدند که برای مخارج این سفریول بسیاری لازم است لذا در مقام توجه و نظریه اندوخته خود بر آمده آقای طباطبائی چهارقران یول در جیب داشت آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان یول نقد همراه داشت و این یول کفایت تا قم را نداشت لذا آقا زاده ها را فرستادند بشهر برای تحصیل یول و هر کدامی تهیه و جوه نموده آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل یول آمده بود بشهر ابتداءً از بانک روس خواست یول قرض کند اجزاء بانک مطالبه گرو کردند . باینکه سابق بر این ملاها اگر پولی از بانک میگرفتند بدون گرو میدادند از باب چشم بدهم ترس عین الدوله را بهانه کرد حتی آنکه گفت اگر پولی هم بدهید که حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد آقا زاده متحیر ماند که چه کند تا آنکه معین حضور ملتفت شد که اگر یول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود فلذا آقا زاده را ملاقات نمود و گفت من تازه ملک خود را فروخته ام سی هزار تومان حاضر است هر قدر میخواهید بدهم از هر جا هم که پول لازم شد حواله کنید من میپردازم و اگر یکی از تجار هم بخواهید بدهم و برات میگیرم آقا زاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و مانند حرز دعا بر بازوی خویش

بست و دوستان را وداع گفته دستورالعمل داد و گرفت و حرکت کرد درحسین آباد که شش فرسخی طهرانست ملحق باقایان شد چون معین حضور از اجزاء انجمن مخفی بود نگارنده از او پرسید قدری پول را جواب داد چهار هزار تومان دادم دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حواله ایشان از بین راه رسیده بود تا سی هزار تومان میدادم باری از جاهای دیگر هم پول باقایان رسید و از جهت پول بهیچوجه نگرانی نبود مراجعت آقا شیخ محمد رضا مجتهد امیر آبادی از حضرت عبدالعظیم بعثت و حرکت کردن با آقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد آقا میرزا سید حسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم که حرکت کردند مهاجرین را قوتی فوق العاده داد. آقا سید ریحان الله هم نقل بفیروز آباد که از آنجا برود بشهد مقدس. حاجی شیخ فضل الله هم درصدد و تهیه حرکت و مهاجرت است این مهاجرت را مهاجرت کبری گویند و مهاجرت اولیه را که بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بودند مهاجرت صغری گفته اند چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عده مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صدمات وارده بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبه ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - حاجی شیخ فضل الله در تهیه حرکت است نصر السلطنه بر او وارد و چند ساعتی باهم خلوت نمودند بعضی گفته اند مشارالیه بر حسب میل عین الدوله تا قم خواهد رفت چه اگر توانست آقایان را منصرف مینماید از رفتن بعثت و آنها را معاودت خواهد داد و این خدمتی است که بصدر اعظم کرده است و اگر نتوانست آنان را عودت دهد همان مراجعت خودش اهمیتی خواهد داشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهد انداخت بعضی را عقیده آنستکه واقعاً در خیال مهاجرت است چه در مهاجرت اولیه که تخلف ورزید خیلی متضرر گردید علاوه بر این حاجی شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عثبات توقف کند شخص اول علماء اسلام خواهد گردید چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست. حاجی شیخ عبدالنبی هم رفته است به عوین که در دو فرسخی طهران واقع است. آقا میرزا مصطفی آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمیداند. از طایفه طباطبائی جزیک پسرش آقا عبدالمهدی که مانند برای سرپرستی خانواده و اینکه بعدها بستگان را حرکت دهد دیگر همگی مهاجرت نمودند. دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان راقوت و عین الدوله را ضعیف نمود جناب آقا سید اسد الله طباطبائی برادر آقای طباطبائی است که امروز حرکت فرمود با فرزندان خویش آقا میرزا سید حسن و میرزا سید حسین و این سید بزرگوار محل وثوق عامه و خاصه است چه از اهل ذکر و دعا است و نسخه صحیح جنة الاسماء که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است ابا عن جد بطریق اجازه در نزد این بزرگوار موجود و آثارش مشهود است از آنجمله چندی قبل شخص دیوانه را از همدان آوردند بطهران برای معالجه پس از یاس از معالجه بتوسط شریف العلماء که از خصمین جناب صدر العلماء است او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را باو دادند پس از چندی دیوانه عاقل و مرض او بکلی بر طرف شد از اینگونه کارها از این سید جلیل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهة شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شاداید و مصائب با برادر بزرگوار خود همراه بود و بهیچ اسم و رسم هم فائده از دولت و ملت نبرد و متوقع اجری نگردید و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مدیری مدرسه اسلام است چه اگر اهتمامات

این مدیر محترم نبود لطمه بزرگی بمدارس طهران میرسید زیرا که ورود اینگونه اشخاص صحیح و بزرگ بمعارف جبران نمیکند توهیناتی را که برای مدارس و معارف حاصل شد از دخالت اشخاص نامناسب و فاسدالعقیده زیرا که اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابناء وطن را مقدم میدارند بر سایر چیزهای دیگر این بود که اقدام آقای طباطبائی بافتتاح و تأسیس مدرسه اسلام باعث شد که ملاحا ساکت شدند و ضدیتی که در اوائل اظهار داشتند مبدل بمعانوت و مساعدت شد باری جناب آقا سید اسدالله طباطبائی مدیرحالیه مدرسه اسلام ۱۲ سال از آقای طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام نسب شریفش ابا و اما در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد از مهاجرت این سید جلیل ترازلی در هواخواهان عینالدوله حاصل گردید .

نگارنده تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان میگذارم که خواننده تاریخ بداند چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطه ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبه عدلت و اجراء احکام اسلام خودداری نفرمودند امیدواریم که یک روزی نتیجه اقدامات این اشخاص بیغرض را بیچشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده باشد که بمقصد خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما ثمرات این شجره را دست آورند و لعن و نفرین کنند بمانعین و خائنین باین آب و خاک و بدانند که بزرگان دین پیشوایان مذهب مقدسه اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده . اولئك آباءى فجئنى بشلهم اذا جمعتمنا يا جرير المجمع .
بر گردیم برشته تاریخ خود :

پس از بیرون رفتن آقایان از دروازه طهران عینالدوله هم بنای بد رفتاری و سلوک را گذارده از یکطرف در مقام انتقام بر آمد مسئله را بعدی تعمیم داد که از انتقام آن طرف افتاد یعنی اقدام بکارهایی نمود که از صدر اعظم و شخص اول یک مملکتی بعید بود از آن جمله واقعه زن حاج محمد برادر حاجی محمد تقی بنکدار بود که در واقعه سفارت اشاره بآن خواهد شد از یکطرف در مقام گرفتاری بعض تجار بر آمد که نیز در واقعه سفارت خواهد آمد از یکطرف شخص سلطانی که تیر بسید عبدالحمید زده بود او را ترقی منصبی و درجه بالاتر داد و اضافه مواجب که خدمت کرده است سر باز هائیکه تیر انداخته و در واقعه مسجد جامع شلیک کرده بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد میرزا احمدخان آشتیانی قاتل حاجی سید حسین را که از طایفه قائم مقامی است باز دیاده واجب و درجه سرتیپی مفتخر داشت برای آنکه مرحوم آقا سید حسین را در مسجد جامع بقتل رسانیده بود دیگر آنکه پس از رفتن آقایان عینالدوله در مجلس گفت دیشب باران بارید و کثافات شهر را زایل نمود این عبارت موجب تزلزل مردم گردید چه مردم هر گز راضی نخواهند شد بصدر اعظمی که معتقد به لمانه نباشد بجملاً هر روز بلکه هر ساعتی آتاری ظاهر میشود از دیوانیان که موجب قوت آقایان میگردد اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی باشد هر کس هم از تجار و کسبه که با آقایان هجرت نمود از ترس جان و مال خودش بود که بعد از آقایان عینالدوله در مقام گرفتاری آنان خواهد بر آمد .

روز پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۲۴ اول آفتاب حاجی شیخ فضل الله مجتهد با جمعیت بسیاری

مهاجرت نمود که در حسن آباد ملحق با آقایان گردید در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالیاً با آقایان مکاتبه و مراسله داشت حاجی علی اکبر بروجردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند یاد نمود که بشما خواهیم رسید هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه نصر السلطنه او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننمود تا آنکه امروز صبح علی الطلوع از دروازه طهران خارج شد نگارنده را با واقع امر کاری نیست و قصد شیخ را نمیدانم ولیکن هلی الظاهر حرکت حاج شیخ فضل الله خیلی امر آقایان را قوت داد چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلو کش نسبت با طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود عین الدوله از حرکت حاج شیخ فضل الله بی اندازه ضعیف شد و پس از اینکه شنید حاج شیخ فضل الله مهاجرت نمود گفت هزار نفر از ملامها رفتند اما بیست گروه اهالی ایران از دست آنها خلاص و راحت شدند و هم امروز تلگراف نمود پیلدان و ایالات ایران و حکام را دستور العمل داد که هر کس خواست برود بعقبات مانع نشوند و بگذارند برود و نیز امروز با قصد نفر سوار بریاست سردار فیروز کوهی مأمور شدند که با آقایان حرکت کنند علی الظاهر میگفتند چون امنیت داده ایم با آقایان پس باید محافظت نمود آنها را تا از خاک ایران خارج شوند و این سوارها برای امنیت طرق و شوارع و حفظ آقایان حرکت کرده اند ولیکن چند کاری گند و زنجیر و اسبابهای شکنجه و غیره با آنها بود و علی المذکور سردار فیروز کوهی مأمور بود که از قم آقایان را متفرق نماید بعضی را بطرف کلات و بعضی را بطرف اردبیل و بعضی را بطرف کرمان نفی کند و نیز امیر بهادر جنگ گفته بود که اگر شاه اذن بدهد من ملاها را قبل از ورود بقم علاج میکنم.

آقا میرزا مصطفی آشتیانی با عنوان مرض مادرش حرکت کرد ولی از دم دروازه حضرت عبدالعظیم سوارهای دولتی او را برگردانیدند بردند نیاوران حضور شاه و امروز آمد بشهر که انشاء الله تفصیل این واقعه را بعد از این اشاره خواهیم کرد.

شب پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی سه ساعت از شب گذشته آقایان از کهریزک حرکت نموده و در ساعت هفت از شب گذشته وارد حسن آباد شده و تا صبح آنجا خوابیده رفع خستگی نمودند روز را هم بملاحظه پیاده ها آنجا ماندند در یک ساعت بغروب از حسن آباد حرکت دو ساعت و نیم از شب گذشته وارد قلعه محمد علیخان شدند و در آنجا آب بقدر کفایت آنها نبود بصدمات و زحمات بسیار تهیه آبی دیده شاه مخصری صرف نموده نزدیک بطلوع فجر از آنجا حرکت نموده در اول طلوع آفتاب وارد علی آباد شدند.

عین الدواه علاوه بر آن پانصد سوار دو بیست نفر سوار و قزاق فرستاده که اگر در بین راه کسی در مقام حمایت آقایان برآید او را هدف گلوله سازند در شهر هم احدی جرئت نمیکند اسم آقایان را ببرد بخوبی. شخص بتائی در کوچه طهران گفته بود با ادعای مسلمانی این گونه سلوک با سادات و ذریه فاطمه محل حیرت و تعجب است سادات و علماء برای آسودگی مادر میان بیابان تشنه و گرسنه و برهنه و پایی پیاده در رنج و تعب میباشند ما باید ساکت باشیم مجلاً این شخص بتا در شب پنجشنبه در حالتی که در پهلوی زنش خوابیده بود با گلوله تفنگک مقتول گردید یعنی گلوله برانش خورده بعد از دو روز مرحوم شد

حالا عمداً او را کشتند و یا اتفاقاً گلوله تفنگ بیابش خورد خدا دانا است نه قاتل معلوم شد و نه قصد این قدر معلوم است که جز شب کرد و نظامی احدی در شب با حربه و سلاح نمیگردد پس معلوم است که قاتل از دیوانیان بوده و آن بتا از دوستان و حامیان مهاجرین بوده است .

و نیز در این روز یک نفر سید در خیابان شمس العماره با امر امیر بهادر دستگیر و بطرف محبس دولتی او را بردند دیگر تقصیر او چه بوده و با او چه کردند معلوم نشد .

امروز واقعه سفارتخانه انگلیس مسموع گردید و مشهور شد که عده از تجار آنجا متحصن شدند و جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفا را از طرف تجار بردند بسفارتخانه و هر کدامی را یک تومان پول دادند که شب را آنجا بمانند که در واقعه فردا خواهد آمد .

روز جمعه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - امروز بعضی از اوراق قرآن دیده شد که گلوله تفنگ آنها را سوراخ و خراب کرده بود میگفتند از شصت پاره هائیکه در واقعه مسجد جامع هدف گلوله واقع شده بودند این اوراق و مجلدات محترمه هیجان غریبی در مردم احداث کرده . امروز طرف صبح نگارنده رفت بسفارتخانه انگلیس متجاوز از پانصد نفر جمعیت در آنجا دیده با اینکه طرف عصر محل اجتماع و مذاکره است علت تحصن و پناه بردن اهالی از این قرار است .

واقعه تحصن مامت بسفارتخانه انگلیس

در ایران معمول و مرسوم است که هنگامیکه یک یا جماعتی در رفتار حاکم یا پادشاه واقع شوند پناه بخانه یکی از بزرگان میبرند و بآن مکان مقدس پناهنده میشوند خواه آن متحصن ظالم باشد خواه مظلوم منلا شاه یا مأمورین دوات کسی را بخواهند مأخوذ دارند اگر قبلاً با او اطلاع بدهند بجائی متحصن میشود تا امر او اصلاح بشود و اگر کسی هم مال دیوان را بخورد و یاورشکسته و مفلس شود پس از تهیه خود بجائی متحصن میشود اما محل تحصن راجائی قرار میدهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد مثلاً امامزاده معتبری اگر باشد بآنجا پناه میبرند و میگویند فلان در بست رفته است و اگر امامزاده نباشد بخانه یکی از علماء بزرگ آن شهر پناه میبرد و او را واسطه در اصلاح قرار میدهد مثلاً در مشهد مقدس از چوب بست محل امن و تحصن است . در شیراز اطراف امامزاده شاه چراغ محل بست است در کرمان خانه علماء و اطراف خانه هر عالمی محترم محل بست است . در طهران مقصرین و یا غارمین از حکومت بزایه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده میشوند و در آنجا میمانند تا رفع ظلم از آنها کنند بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید مینشینند و این توپ بزرگی است که موسوم بتوپ مروارید است و در نزدیکی درب ارك که زیر نقاره خانه است آنرا گذارده اند پناهندگان باین مکان زودتر امر آنها اصلاح میشود چه هر که باین مکان پناه آورد شاه و صدراعظم زودتر بر حال عارض مطلع میشوند در این اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست نشستن تعمیم پیدا کرده است باین معنی سرطویله شاهی و طویله های شاهزادگان هم محل امنی شده است چه هر کس بسرطویله پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیر آخورها از او همراهی میکنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح میشود در واقع

ناصرالدین شاه ملکت شده بود که گفته بود ما در وسایط را تعصم داد که مطلوبین از حد مصرف نشوند چه در امکنه مقدسه شاند یک نفر مویحه بخدا گردد آتوب حابواده ظالم ماه و هلاک میشوند باینجهت امکنه عمر مقدسه را بیصمیمیه امکنه مقدسه نمودند تا یکی مردم را نظر بواسطه باشد و ظالم راحت و آسوده بخواند این سُد که هر کس عارض او در شکسه و یا مطلوبه واقع منشد و با مستحق سیاستی مگردند پناه منرد به لب مروارید و با سرطوله ساهی و با مرل یکی از حایهای درباری و یا حواحه های سلطانی و خورده خورده و کم کم امکنه بسب سار و فراوان منشد و گاه گاهی هم



ملاحظه سُن عارض و یا در رگی مطلب نباشد یکی از سفار بجا ه می شدند میلاد در (۱۸۴۸) میلادی قریباً هفتادسار فل اعصاب و در رگان مملکت ایران از ظلم حاجی میرزا آقاسی وزیر محمد شاه و صدر اعظم ایران بحال آمده سفارت روس و انگلیس ملحق شدند و در آنجا بسب ششسه عرن او را از شاه خواستگار بودند و در هجده و بیست سال قبل اصم العلماء ملابری که از علما و در رگان و سرفا ملار بود ما چند مرار اهالی ملایر سفار بجا روس ملحق شدند از ظلم و ستم به عن الدواه برادر عن الدواه که در آتوب حاکم ملار بود حی آ که آقا میرزا

ابوالحسن مبرز شیخ الرئیس

سید محمد طباطبائی که از ارباب مراجع فرموده بود فرساده باظم العلماء را آوردند و فرمود بودند علماء در طهران مناسب است سفار پناه سفار بجا روس مردم من خودم کار را اصلاح منعام باصم العلماء باز حریت نکرد خارج سود با اطمینان ام باو داده شد و همچنین در ماه گذشته حاج شیخ الرئیس که از علماء و شاعران گران است با هم حریت طلبی طرف سوء ض دولت واقع شد بحض آ که دانست که عن الدواه در حیان گرفتاری او اسب شاه سفار بجا عنامی برد و از آنجا خارج شد تا آنکه توسط سفارت اُمین نامه اردوات برای او گرفته و در دهر سفارت ضبط نمود

خلاصه از مکاتبات آقای هنجای سفارت انگلیس و اینکه صریح بعض بخار فرموده بود اگر عن الدواه بسا سحت گرفت ملحق سفارت انگلیس شوند بخار باس حال بود با آنکه در سه دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی که روزش آفتابان از شهر خارج شدند چند مر فرانس و علام کشکجهان مبرود در بجا حاجی حسن برادر حاجی محمد تقی که در مهاجرت صغری و کمل حرج آفتابان بودند و خدمات برک بافتان کرده بودند خلاصه مگویند عنامی از حاجی دارم که با بد بجا بگوئیم در حاجی حسن آمد نشت در بجا فوراً او را گرفته با درشکه حاجم را منرد بطرف مر عن الدواه و باو مگویند مأموریم سوهرت را بگیریم وای با و بحرمانه سلوک خواهد شد چه ساهراده عن الدواه مرع و وصف حسن و را شنیده و خلق خاطری سو بهر سامنده در بخاره خواهی خواهی ساکت شد نگارنده دانست مقصود عن الدواه از بردن ان در چه بود و چه انقامجی را در نظر داشت لمی

شوهر این زن حاجی حسن در واقعه تنحص بر او بی‌مقدسه حضرت عبدالعظیم و اکمل حرح آقایان بوده با برادرش حاج محمد تقی دامن همت و مردانگی را بکمر زده محارح مهاجرین را مدد محلاً زن را در عوص شوهر گرفتند و مردند و چند روز بعد از این واقعه حاج حسن آن زن را طلاق داده و صداقتش را بنامه داده بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن بود بلکه صیغه او بوده بعضی را عقیده این بود که نه زن دائمی بود و نه انقطاعی بلکه مدرس حاجی ولی او را حاج حسن حضور آقای طنابطائی مایکه او را طلاق داده ام و دیگر بعلوی او بر رسم دلیل است بر اینکه زن دائمی او بوده و اگر



این امر نبود نگارنده این واقعه را نکند ماسمود چه از شاهزاده عین‌الدوله آن طور ساییم و معراج دیده بسته و احدی ندید این شاهزاده ساموس کسی دست انداری نماید خلاصه این سابعه مرده را بی‌اداره حائف خود روز دوشنبه ۲۳ در خانه آقا محمد دلال انک روسی مجلس حشی منعقد کرد که آقا محمد رسنه معر السلطان را عقد کرده و جمعی از بخاروص آنها را مهمان کرده بود که در این اثنا حاج محمد تقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و مد کور داشتند حالاً عین‌الدوله را در ارض خودسان و دیگران حصرات بخاروفورا این دو برادر را بردند باطائی دیگر که کسی آنها را نماند و کسی را فرستاد به این ماویه رد آقایان که تکلیف ما خست نس از حید ساعنی فرستاده مراحت نمود و از طرف آقای بهنهای بعام آورد که من اسجاره کرده ام که ماه برید سفار بخانه انگلس خوب آمده است الله برود در سفار بخانه انگلس و در آخام حصص است اما ان را مان نگارنده بخاراهم

مشورت نمودند که ما با سفارتخانه انگلیس راه و آشنائی نداریم آقا میرزا محمود اصفهانی که از تجار معتبر و از اجزاء انجمن مخفی بود گفت آقا سید علاءالدین سید نصرالدینی با من همسایه و دوست است با اجزاء سفارت مراد دارد من او را ملاقات مینمایم و از او تکلیف میخوانم بالاخره قرار بر این گذاردند که شب را در خانه آقا میرزا محمود حاضر شوند فلذا شبانه را حاضر شدند در محل مذکور و از آنجا میروند بخانه سید علاءالدین پس از عرض حال سید علاءالدین گفت کار بست بسی صعب و دشوار است ولی من يك اندازم کار را بجائی میرسانم تجارت میگویند ما سیصد تومان بشما میدهیم که ما را ببرید در سفارتخانه انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند پس از مذاکرات بسیار شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند آقا سید علاءالدین کاغذی نوشت یکی از اجزاء سفارتخانه سرش را حامل آن قرار داد میرزا حاجی آقا تاجر با آقا زاده رفتند بقلهک که محل بیلاق سفارتخانه است و در دو فرسخی طهران واقع و از حیث آب و هوا بهترین امکنه شمیرانات است اجزاء سفارتخانه در اول امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار میشود لیکن بشرائطی که از آنجمله است عدم جتنه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد میرزا حاجی آقا گفت هیچ تقصیری ندارند جز آنکه از آقایان همراهی کرده اند و بر حسب اشاره آقای بهبهانی از ترس جان پناه می آورند بسفارتخانه اجزاء میگویند بیایند بقلهک که مکان بیلاقی است میرزا حاجی آقا گفت جرئت ندارد از شهر خارج شوند و در سفارتخانه شهر متحصن میشوند خلاصه قول از آنها گرفته و میآیند شهر و مزده قبول را بتجار دادند فلذا شب سه شنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۲۲۴ نه نفر از تجار معتبر از قرار ذیل بسفارتخانه انگلیس پناهنده میشوند و اسامی آنها از این قرار است :

آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی - حاجی محمد تقی - حاج محمد حسن - حاج محمد ابراهیم - ملاحسن وارث - حاج علی ماهوت فروش - میرزا حاج آقا حریر فروش - آقا محمد تقی صراف - حاج سید آقا صراف پس از آمدن این نه نفر بسفارتخانه دو نفر سوار هندی و چند نفر قزاق از طرف زاد فر آمدند شهر برای محافظت متحصنین سفارتخانه .

از طرف شازدافر پیغام رفت برای میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه که جمعی از تجار عازم شده اند پناه آورند بسفارتخانه جلوگیری کنید وزیر امور خارجه یا بمساحه و ملاحظه گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین الدوله بر آمده چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی میل نبود که عین الدوله از کار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد و هم میدانست که اگر عین الدوله از کار بیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست و این مسند و منصب با او خواهد رسید بهر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از هجوم متحصنین بر نیامد بلکه بسولت هم اطلاعی نداد تا بکلی امر سفارتها محکم شد و امر ظاهر و علنی گردید .

دو نفر از اجزاء سفارتخانه یکی حسینقلی خان نواب و دیگری میرزا یحیی خان منشی سفارتخانه امروز وارد شدند بسفارتخانه و بتجار گفتند حالا که شما آمده اید و متحصن شده اید بهتر اینست که مقصود را اهمیت دهید و صرف امنیت خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید بلکه معاودت آقایان را

عنوان کنید که لازمه آن امنیت خودتان است و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه کنید هر چه عده زیاد تر و هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است این شد که تجار در این دو سه روز جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء را با خود نموده بعضی را پول داده بعضی را بدون پول بردند بسفارتخانه باین طور که آقا سید محمد تقی سمنانی را که از اجزاء آقای بهبهانی بود و برای همین گونه مطالب در شهر مانده بود با آقا میرزا محمود قمی را دیده پنجاه تومان با آقا سید محمد تقی دادند و با آقا میرزا محمود هم دستور العمل دادند این دو نفر هم آنچه ممکن بود از زحمت و صدمه متحمل شدند عده زیادی از سادات و اهل علم را وارد نمودند .

امروز طایفه بزازها و صرافها دکان خود را بسته و رفتند بسفارتخانه حتی صراف و بزاز خیابانها و بازارچهها که ایام جمعه را نمی بستند امروز را بستند این شایعه در تمام شهر منتشر گردید مردم دسته دسته داخل میشوند طلاب مدرسه ناصریه بحالت اجتماع داخل شدند با اینکه این مدرسه دولتی بود و از طرف ظهیر الاسلام که داماد مظفرالدین شاه و متولی امور مدرسه بود ممانعت و جلوگیری شد باز طلاب اعتنا نکرده و رفتند بسفارتخانه رنود هم در بین افتاده مردم را تحریص و ترغیب مینمودند چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادرهای متعدد برپا شد عده سرایر ده امروز به ده رسیده آشنایان عمومی منعقد گردید مخارج جمیع را از هر جهت حاجی محمد تقی و برادرش حاج حسن برعهده گرفته ذوالریاستین کرمانی که از اعضاء انجمن مخفی بود امامت جماعت نمود بعد از نماز جماعت صندلی گذارده رقت بالای صندلی مردم را موعظه و بیدار نمود فخر الاسلام نیز ملحق شده و رفت دایره شروع بنطق نمود .

اجزاء انجمن مخفی تازه پیدا شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند ولیکن احدی جرأت نمیکند جز معاودت آقایان دیگر عنوانی نماید حتی فیلسوف بهبهانی در یک چادر عنوان کرد که باید ما قانونی از شاه مطالبه کنیم فوراً درش را گرفتند و خواستند او را خارج نمایند .

در عصر امروز اعلانی باژلاتین طبع شد از چادر مخصوص که جز معدودی در آن نبود بیرون آمد یکی از آنها دریا کت گذارده شد برای شاه فرستاده شد که صورت آن از این قرار است .

عریضه ملت حضور اعلی حضرت بندگان شاهنشاه

مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

بشرف عرض مقدس بندگان اعلی حضرت اقدس شاهنشاه حجه الاسلام پناه خلدالله مملکت و سلطانه میرساند - نظر بکلمه طیبیه رضویه ثامن الائمة صلوات الله علیه که فرمودند (السُّلْطَانُ ظَلُّ اللهُ نَاوِيْ اَيُّهَا كَلِّ مَضْنُوْمِ) دعا گوینان اصالة از طرف خود و وكالة از طرف برادران ایمانی عرضه میداریم که دو سال تمام است علمای اعلام قبه الاسلام دارالخلافة از دست ظلم و تعدی حکام جور بحضور مبارک ذات پاك اعلی حضرت اقدس شاهنشاه متظلم شده استدعا نمودند که بساحت عدل گسترده شود و این صفت عدل که بزرگترین صفات